

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما خیلی طبیعی توقع داریم که به ترتیب وقوع، هر چه اتفاق افتاده است، را خدا بیان کند، در حالی که نوع قصه پردازای قرآن، کاملا حرفه ای است. الان حتما دیدید، کسانی که فیلم‌های حرفه‌ای تولید می کنند، شما می بینید یک وقتی از وسط یک ماجرای شروع می کند، شما را تا یک جایی می برد، ذهن را با مسئله ای درگیر می کند، بعد از یک صحنه عقب تر، شروع می کند به نقل یک ماجرای که تازه ذهن شما را روشن می کند آن جریان چی بود؟ این روش در قرآن هست، در ماجرای حضرت آدم علیه السلام خدا بحث خلافت را مطرح می کند، می فرماید: به یاد بیاورید آن وقتی را که پروردگارت به ملائکه فرمود: می خواهیم، جاعل خلیفه باشم در زمین، یعنی همواره شأن من جعل خلیفه است. فلسفه اینکه ملائکه اعتراض داشتند، چه بود؟ یک صحنه قبل تر از بحث خلافت این بود که: ما به ملائکه فرموده بودیم سجده کنید به آدم: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»، این بندگان خدا بی چون و چرا و بی اما و اگر: «فَسَجَدُوا» همه سجده کردند، «إِلَّا إِبْلِيسَ» به غیر از ابلیس که سجده نکرد، که «أَبَى» ابا کرد، و استکبار ورزید، و از کافران شد؛ بعد ما به آدم، مسجود ملائک فرمودیم: «اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» شما برو در بهشت ساکن بشو، «وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» خودت و همسرت از بهشت هر چی خواستید بخورید، «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» به این درخت نزدیک نشوید، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» که اگر این کار را بکنید از ظالمان خواهید شد. ابلیس شیطنت کرد: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» ابلیس که با وصف شیطان اینجا از او یاد می کند، «فَأَزَلَّهُمَا» آن دو نفر را لغزاند، ما آدم را، حوا را، ابلیس را، همه را اخراج کردیم، بروید در زمین دشمنی کنید. این را ملائکه دیده بودند، ملائکه دیده بودند که آدم فریب ابلیسی را خورد که سجده نکرده بود، حالا به ملائکه حق نمی دهید سوال داشته باشند؟

خدا شروع کرد به تعلیم، و آدم به تعلّم، خدا به القای کلمات، آدم به تلقی کلمات. تعلیم و تعلّم با القا و تلقی چه فرقی دارد؟ القای کلمات و تلقی کلمات، ابزار تعلیم و تعلم است. لذا «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» وقتی که این تعلیم و تعلم و این القا و تلقی به بلوغ خودش رسید، خدا ملائکه را صدا کرد، حقایق عالم را به ملائکه عرضه نمود و فرمود خبر بدهید از اسماء‌اش، ملائکه هر چی نگاه کردند، دیدند نمی دانند، علمی به حقایق عالم به طور کامل ندارند، بعد خدا به آدم فرمود: آدم «أَنْبَأَهُمْ» نفرمود: «عَلِمَهُمْ»، «أَنْبَأَهُمْ» تو خبر بده، نشان بده که می دانی. آدم هم نشان داد که می داند. بعد خدا به ملائکه فرمود: «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». اما آن که شما نمی دانستید این بود که بین من و آدم یک چیزهایی گذشت.

کلمه هبوط تکرار می شود، می فرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ...» این تکرار همان هبوط قبلی است. منتها یک چیزی عوض شد، فرمان هبوط قبل از توبه «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» بود، بزنی توی سر هم، اما فرمان هبوط بعد از تلقی و توبه و اجتناب آدم علیه السلام رو کردن خدا به آدم و بنی آدم و زمینیان بود «من با شما قهر نیستم، هدایت می فرستم» «فَأِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، کسانی که کفر بورزند، اینها را من عذاب خواهم کرد. یعنی در حقیقت خدا خواست به ما یک مطلبی را بفهماند، اینکه اگر آدم تخلف

هم نمی کرد، برنامه هبوط بود، حالا از یک راه دیگری اتفاق می افتاد، هبوط برنامه ما بود، قرار بود در یک فرایندی، بالاخره جریان ابتلا آغاز بشود ولی با عجله ای که توسط آدم انجام شد، سریع تر اتفاق افتاد.

آدم (ع) از همان اول که خدا خلقت کرد، قرار بود از آن شجره اُكل کند، ولی یک صبری باید می داشت، باید آن تعلیم و تعلم اتفاق می افتاد، بعد او به شجره خلافت و ولایت می رسید. افساد در زمین که ملائکه گفتند همین تمکین نکردن است. قطع رشته رسالت است، قطع رشته ولایت است، ریاست طلبی کجا و خلافة الله کجا؟ لذا وقتی هم ابلیس وسوسه می کند این که اگر به آن دست دراز بکنی، ملک می شوی، جاودان می شوی، از این راه وارد شد و آدم استبعاد نکرد.

به محض اینکه این عجله را نشان داد دست به شجره زد «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا»: تازه حیوانیت وجود بروز یافت، طمع شما به آن چیزی که خدا می فرماید به آن دست نزن یک آثاری دارد یک تبعاتی دارد.

آسمان «سَبَعَ طَرَائِقَ»، هفت تا راه است، هفت کانال ارتباطی است، که این ظرفیت را ایجاد می کند عالم ماده وصل شود به عالم ملکوت. «وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» (فصلت/۱۲) هر آسمانی یک حقیقتی دارد، امری از جانب خدا در آن آسمان وحی شده است. کسی که میخواهد خلیفه الله شود، باید به حقایق هفت آسمان عالم باشد تا بتواند پا بر فرش بگذارد، و سر در عرش داشته باشد. وصل به ملکوت شود. در واقع تعلیم اسماء به آدم، عالم کردن او به حقایق آسمانهاست.

به نظر حقیر آدم (ع) در زمین بوده و زمین جنت بوده است ولی وقتی که آدم تخلف کرد از این جایگاه اخراج شد نه از این مکان، آدم از زمین خلق شده است، خداوند در پایان سوره زمر میفرماید وقتی متقین وارد بهشت میشوند، حرفی دارند: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» اینان بسوی جنت کشیده میشوند، گروه گروه می آیند میرسند به بهشت میگویند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ» شکر خدا که وعده اش را عملی کرد، «وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ» و زمین را به ما ارث داد، «نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» حالا هر جای بهشت بخواهیم سکنی میگزینیم. بالاخره آدم علیه السلام زمینی است، بهشت او هم زمینی است. منتهای زمین تنها، نیست. زمینی است که متصل به آسمانها و ملکوت است. طبقات معنوی بهشت در آسمانهاست اما طبقات مادی بهشت در همین زمین است

ابلیس ملک بود یا جن؟ جنس ما طین است، روح ما که طین نیست، خاکی هستیم که روح الهی بر ما سوار شده است. اینکه ابلیس از جن است، از آتش است، آن هم یک مرتبه عالی دارد. مرتبه عالی نار، میشود نور. در حقیقت ملائکه نور هستند. اما اگر ملکی تخلف کرد گویا تنزل میکند به مرتبه ناریتش. مثل اینکه انسانی تخلف میکند و تنزل میکند به حیوانیتش. مگر آدم با تخلف «لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» نشد؟ تازه این حیوانیت بروز پیدا کرد.

این افساد در زمین، جریان قطع «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» است. هنوز من تو را منصوب نکرده دست دراز کردی این مثل قطع «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» است. صبر کنید رشته باید از اینجا شروع شود. این رشته اینطوری نیست که تو خودت بخواهی کاری را بکنی. بنی اسرائیل هم در مواجهه با پیغمبر اکرم (ص) همان تخلفی را میکنند که

حضرت آدم علیه السلام کرد ولی او توبه کرد و پذیرفته شد ولی اینها میخواهند خودشان صاحب خلافت باشند، خودشان صاحب ولایت باشند. نمیخواهند پیغمبر (ص) را تایید کنند.

هبوط فقط از بالا به پایین آمدن نیست، تنزل هم هست. شاهدش «اهْبِطُوا مِصْرًا». در همین سوره به آن میرسیم. بنی اسرائیل را حضرت موسی علیه السلام از مصر نجات داد تا ببرد به ارض مقدسه که فلسطین است. اینها در سیناء گرفتار شدند، ماندند. نه جرأت جنگ داشتند که بروند به ارض مقدسه و نه خدا اجازه عقب نشینی داده بود؛ دوران تیه «يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ». مصر سرزمین مقدسه نبود. مثل شهری بود که میخواستند زندگیشان را بکنند، همان مصر فرعون بود. لذا هبوط تنزل هم هست.

از روزی که ما جریان خلافت را در زمین کلید زدیم با این مساله انسان روی زمین قرار گرفت. «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» الان هم همین ماجرا است. ماجرا اینطور شروع شده و با همین محور ادامه خواهد یافت. ابتلای بشر همواره به این است که آیا هدایتی را که از جانب خدا آمده است می پذیرد یا در مقابل آن کفر می ورزد. با این قصه شروع شده ماجرای آدم و آدمیان. امروز هم شما در این جایگاه، در مقابل هدایت الهی موضع میگیرید «اَسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى» امروز هم شما دارید هدایت را پس میزنید، این یکی از محورهای ارتباطی جریان حضرت آدم علیه السلام به جریان قبلش است. البته محورهای ارتباطی دیگری هم دارد که اشاره کردم. بنی اسرائیل وقتی تمکین خلافت رسول الله صل الله علیه و اله را نمیکنند، جعل انداد میخواهند بکنند، این عدم تمکین خلیفه الله است. طمع به ریاست، طمع به خلافت و جانشینی. اینکه ما باشیم، چرا رسول صل الله علیه و اله؟ ان شاء الله در جمع بندی های بعدی عرض خواهد شد.

سوال: علت دستور به سجده چه بود با توجه به اینکه هنوز تعلیم اسماء نشده بود؟

استاد: چرا سجده بر نوع آدم است ولی خلافت برای یک نفر است؟ خدا می فرماید: من بشری از طین خلق می کنم از روح خودم در آن می دمم بر آن سجده کنید. اینجا مسئله ی شخص حضرت آدم صرفاً نیست، معلوم است جنس حضرت آدم مسئله است. ببینید خداوند می خواهد دستگاه ملائکه را در خدمت دستگاه بشریت قرار بدهد. یعنی می خواهد الان یک مخلوقی بیافریند که به ملائکه بفرماید شما فلسفه ی وجودیتان تردد در عالم است برای اینها، به نفع اینها، شما باید خادم اینها باشید. الان مثلاً فرض کنید یک نفر از ما می خواهد زمین را بکارد، چه کسی باید کمک کند؟ چه کسی باید به خدمت بیاید؟ ملائکه. می خواهد یک نفر از ما ازدواج کند و از خدا می خواهد بچه ای داشته باشد، چه کسی باید کمک کند؟ ملائکه. یعنی دستگاه ملائکه در خدمت دستگاه بشر باید قرار بگیرد این تمکین می خواهد. یعنی اگر ملائکه حس خود برترینی داشته باشند هیچ وقت این اطاعت محض را از خدا برای رتق و فتق امور بشر انجام نخواهند داد.

ابلیس ملک بود یا جن بود؟ قرآن که میگوید جن بود، حضرت علی علیه السلام میفرماید ملک بود. باز قرآن هم که میگوید ملک بود. جن بود مقام ملک بود؟ دقت کنید به مطالبی که عرض میکنم: اولاً ظاهر بسیاری از آیات قرآن این است که ابلیس ملک بود. چون در استثناء اصل بر متصل بودن است. یعنی چی؟ مثلاً در «جاء القوم آلا علی»

قوم آمدند نزد من به غیر از علی، یعنی علی یک نفر قوم است که نیامد. بارها خدا در قرآن فرموده ما امر کردیم به ملائکه سجده کنند، سجده کردند الا ابلیس. ظاهر اینست که ابلیس جزء ملائکه بوده است. چی باعث شده ما فکر کردیم ابلیس جزء ملائکه نبوده؟ اینکه قرآن کریم فرموده: «إِنِّي لَأَبْلِسُ كَانِ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ» از جن بود. بعد گویا ما یقین داریم اگر کسی از جن است پس دیگر جزء ملک نیست. این یقین از کجاست؟ جن اصلاً یعنی چی؟ جن یعنی مخفی و ناپیدا. فرق جن و انسان اینست: جن «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» و انسان «وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ما از ماده خلق شدیم، جن از حرارت، از آتش، از انرژی خلق شده است. لذا حرکات سریع میکند، در انتقال دادن قدرت سریع است. ویژه است، خارق العاده است نسبت به انسان؛ اینکه «خلق من نار» این نار همه حقیقت اوست؟ سوال میکنم: انسان که «خلق من طین» این طین همه حقیقت ماست؟ این طین ماده اولیه خلقت ماست و الا ما یک روح الهی داریم که بر این طین سوار است. لذا ما حیوان هستیم ولی ناطق. جنس ما طین است، روح ما که طین نیست، نوع ما که طین نیست؛ «حیوان» ناطق». خاکی هستیم که روح الهی بر ما سوار شده است. اینکه ابلیس از جن است، آن هم یک مرتبه عالی دارد. مرتبه عالی او چیست؟ مرتبه عالی نار میشود نور. همان که ملائکه هستند. در حقیقت ملائکه نور هستند. اما اگر ملکی تخلف کرد گویا تنزل میکند به مرتبه ناریتش. مثل اینکه انسانی تخلف میکند و تنزل میکند به حیوانیتش. مگر آدم با تخلف «لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» نشد؟ تازه این حیوانیت بروز پیدا کرد. در حقیقت اینکه خداوند میفرماید: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» اشاره به جنس او میکند. نمیخواهد بگوید: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» این جن بوده، ملک نبوده است. لذا علی علیه السلام در خطبه قاصعه تصریح میکند خداوند داخل نمی کند به بهشت انسانی را با عارضه‌ای که بخاطر آن عارضه ملکی را از بهشت اخراج کرد. آن عارضه چیست؟ کبر. مگر ملک هم میتواند تخلف ورزد؟ ما هم در قرآن داریم ملک تخلف ورزید و هم در ادعیه داریم. در بعضی از روایات داریم فلان ملک تخلف ورزید، آویزانش کردند در جایی که سالهای متمادی آنجا ماند. ما شنیدیم «عِبَادَ مَكْرُمُونَ» از شما یک سوالی میکنم، یک سوال ساده: انبیاء مطیع هستند یا نیستند؟ معصوم هستند یا نیستند؟ حضرت یونس علیه السلام چه شد؟ چرا خداوند فرمود حضرت یونس علیه السلام کاری انجام داد که به خاطرش در دریا افکندیم، فرمان دادیم به ماهی، او را بلعد و اگر توبه نکرده بود و توبه او هم اینست «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» اگر توبه نکرده بود در شکم ماهی تا ابد میماند یا پرت میشد در یک ساحلی و «وَهُوَ مَذْمُومٌ» مذمت شده. ترک اولی بود، هرچی اسم دوست داری برایش پیدا کن بگو ترک امر ارشادی بود. از چشم خدا انداختش! اگر توبه نکرده بود، اگر توبه او را خدا قبول نکرده بود، چی میشد؟ در همان شکم ماهی میماند مذموم یا پرت میشد جایی مذموم، مذمت شده. اما خدا توبه او را پذیرفت. پس عصمت احتمال خطا را در رابطه کسی با خدا از بین نمیبرد. عصمت احتمال خطا را در ابلاغ وحی از بین نمیبرد، احتمال خطا در دریافت وحی، احتمال خطا در زندگی به نحوی که باعث به خطا افتادن دیگران بشود را از بین نمیبرد. این موهبت خداست. اما عصمت احتمال خطا بین انسان و خدایش را از بین نمیبرد، یعنی اختیار را از بین نمیبرد. ملائکه عباد مطیع هستند ولی فاقد اختیار نیستند که اگر فاقد اختیار بودند مدحی نداشتند، دیگر جای تقدیر و تشکر وجود نداشت، دیگر سبقت گرفتن آنها از یکدیگر معنا نداشت، دیگر تلاششان برای ارتقای رتبه‌اشان معنا نداشت.